

ایثار برای بقاء _ نه برای فنا

بررسی اقتصاد امروز ایران

دکتر فرشید سیم بر

استاد اقتصاد دانشگاه

ایثار برای بقا _ نه برای فنا

آیا به نظرتان بس نیست تلاش هایی که برای نابودی خویش انجام می دهیم؟ خوب است که اندکی مجال بررسی دور و بر خویش داشته باشیم و وضعیت خود را با اوضاع و احوال کشورهای دور و بر خود البته به غیر از آنانی که آشوب زده هستند و در موهومات ایدئولوژیکی استعماری قرار دارند مقایسه کنیم، آن وقت متوجه می شویم نه تنها در این سال ها نتوانستیم فاصله خویش را با جهان پیشرو امروزی پر نمائیم بلکه شکاف بین ما و آنها چه از نظر علمی و فنی و اقتصادی و زیست محیطی و رفاه اجتماعی و غیره بیشتر و عمیق تر گشته و هر روز این شکاف دارای عمقی بیشتر و گسترده تر می شود. اگر در پی یافتن علل بوجود آمدن این شکاف باشیم آن وقت متوجه می شویم که چه مقدار از تلاش هایمان موجب بوجود آمدن این شکاف ها در بین جامعه ما و سایر کشورهای دور و بر ما شده و چون اصرار تمام در حفظ و ادامه نگاهمان و اعمالمان در مورد مسائل اجتماعی و سیاسی و اقتصادی داریم در آن صورت نبایست منتظر کاستن مشکلاتمان در امور زندگی و جلوگیری از هدر رفتن و نابود شدن منابع و توانایی مان باشیم.

بعد از انقلاب به علت فرار مدیران و همینطور سرمایه های های کشورهای دور دولت به مقدار زیادی واحدهای تولیدی و بنگاه های مالی کشور را زیر پوشش خود گرفت. این موضوع از طرفی سبب تنگناهای جدی در عرصه نیروی کارآمد انسانی در بازار کار شد و از آن طرف کمبودهای سرمایه به شدت احساس می شد.

نتیجه این امر سبب کاهش تولید و راکد ماندن ظرفیت های تولید و حتی تعطیلی بسیاری از واحدهای تولیدی و رها شدن طرح های نیمه تمام گشت که نتیجه ای جز افزایش قیمت کالاها نداشت.

به زیر پوشش دولت رفتن واحدهای اقتصادی نتیجه ای جز اشتغال بی رویه کارکنانی بدون توجیه اقتصادی و بیشتر به خاطر ملاحظات سیاسی و یا حتی خانوادگی بدون توجه به هزینه های بالایی که بر بنگاه های دولتی تحمیل می کرد و پایین آمدن بهره وری^۱ کار نداشتی که می بایست یا از قبل دریافت های نفتی و یا از طریق بانک مرکزی و یا سایر بانک هایی که تحت پوشش دولت قرار گرفته بودند تأمین می گشت.

۱. پائین بودن بهره وری کار - مقاله دنیای اقتصاد - سرفوت بهره وری دوشنبه ۴ خرداد ۱۳۹۳، ص ۶

این جریان از طرفی روند تورم شروع شده بعد از انقلاب را تشدید نموده و از طرف دیگر دریافتی های منابع نفتی که می بایست به امر اجرای طرح های عمرانی هزینه می شده منحرف ساخته و به جریان هایی اختصاص می داد که فاقد هر گونه ارزش افزوده بودند.

از آنجایی که طرح های نیمه کاره قبل از انقلاب چه طرح های ملی و چه طرح های استانی تعدادشان از مرز ۴۵۰۰۰ طرح گذشته بود و عدم اتمام آنها به خاطر کمبودهای مالی ناشی از مطالب عنوان شده فوق مسبب جریان قوی از موج تورم جدید می شده که تورم بوجود آمده و اشاره بالا را تشدید می کرد.^۲

اتخاذ چنین سیاست های اقتصادی و اجتماعی ادامه داشت و با شروع جنگ پیامد های آن دارای ابعاد گسترده تری شد. مسئولین هرگز اقدام جدی برای شناخت مشکلات جامعه و یافتن راه حلی برای زدودن آن نکردند. با شروع جنگ تنها با کوپنی و جیره بندی نمودن نیازمندی های جامعه، مشکلات را به زیر پوشش کما بردند، به امید اینکه منجمد نمودن پدیده و پاک کردن صورت مسئله مسبب فراموشی مسئله و یا محو شدن اصل مسئله بشود. در صورتی که برخورد این چنینی با مسائل و مشکلات اجتماعی نتیجه ای جز هدر دادن بیشتر وقت و انرژی تولیدکنندگان و مصرف کنندگان نداشته و با بوجود آمدن بازار سیاه برای کالاها به مرور اولاً قیمت واقعی کالاها که رابطه تنگاتنگ با هزینه تولید داشته به طور کامل به فراموشی سپرده می شود و ثانیاً قیمت کالا که نقش هادی برای بیان درجه کمیابی و یا مازاد کالا و هدایت سرمایه گذاران برای سرمایه گذاری در بخش های مختلف اقتصادی است بدست فراموشی سپرده می شود.

این امر پیامد ناگواری را با خود به همراه داشت و آن این موضوع بود که کلیه کارفرمایان قدیمی که در کشور هنوز مانده بودند و ذوق و عشق سرمایه گذاری در جامعه خویش را با همه ناملایمات اقتصادی و اجتماعی که در سر راه فعالیت ایشان بوجود آمده بود نتوانست آنها را از فعالیت باز دارد. اینکه بعلت بی هویتی و یا بی خاصیت شدن علائم قیمت در هدایت آنان برای سرمایه گذاری در یک وضعیت کاملاً مبهم و تاریک قرار گرفتند که به مرور مسبب ناعادلی هایی به مراتب بیشتر و هدر رفت منابعی به مراتب عظیم تر شده بود.

داستان هدر رفتن سرمایه هایی که بدون ارزیابی دقیق و برنامه ریزی، بعلت در تاریکی قرار داشتن سرمایه گذاران در بخش هایی نظیر رب گوجه فرنگی، ماکارونی، پفک، چیپس، کبریت و شکلات و غیره در سال های اواسط و اواخر دهه شصت انجام یافته بود و بسیاری از آنان دارای عاقبت مفیدی نه به حال خویش و نه

۲. گزارشات مجلس در مورد اوضاع اقتصادی سال ۱۳۹۱

به حال جامعه بودند مصداق بارزی مبنی بر هدر رفتن منابع به علت تورم روزافزون در جامعه ما و از دست رفتن نقش هدایت قیمت در تنظیم بازار بود. مزید بر این علل می بایست به علل دیگری که مسبب ناعادلانه‌ی بیشتر در بازار شده بود اشاره ای داشته باشیم. تصمیمات کشورهای شرکت کننده در جنگ خلیج فارس در اوایل و اواخر دهه شصت مبنی بر ندیده گرفتن سهمیه تولید و عرضه نفت شان در بازار که سازمان اوپک برای آنان معین کرده بود مسبب مازاد عرضه نفت در بازار شده و این امر در اواخر دهه شصت قیمت نفت را به کمتر از ده دلار به ازاء هر بشکه رساند. نتیجه امر افت شدید دریافتی های ارزی کشور های عضو اوپک علی الخصوص ایران و عراق و غیره شد.

با توجه به اختصاص غیربهبینه در یافتی های نفتی و افت شدید آن به علت اشاره فوق دولت در کشور مجبور شد به وزارتخانه های خویش دستور دهد که نیازهای ارزی خویش را تا حد امکان توسط صدور کالاهای مربوط به وزارتخانه هایشان فراهم سازند .

یکی از وزارتخانه های صادر کننده کالا ، وزارت جهاد کشاورزی بود که با صدور کالاهای کشاورزی تا حدودی نیازهای ارزی این بخش را فراهم می نمود. این موضوع سبب افزایش سریع قیمت خوراکی ها و مواد غذایی در درون کشور شد. از آنجایی که دستمزد کارگران به غیر از آنانی که تحت پوشش قراردادهای جمعی و یا مقررات اداری بودند طبق قیمت مواد غذایی تعیین می شود، لاجرم با افزایش قیمت خوراکی ها دستمزد کارگران ساختمانی و بخش کشاورزی و کارگران فنی به شدت افزایش یافت که نتیجه آن افزایش قیمت خانه ها و کرایه منزل و قیمت مواد غذایی و خدمات شد که نتیجه آن گسترش دامنه تورم با ابعاد گسترده تر بود.

مرحله دوم : بعد از پایان جنگ سیاست های آزادسازی قیمت ها با کم رنگ شدن سیاست های توزیع کوپن ها و سپس با محو کامل آن اقداماتی کاملاً مغایر با سیاست های قبل از جنگ اتخاذ شد که باعث افزایش قیمت ارز و کالاها و خدمات گشت. از آنجایی که قسمت اعظم حقوق ها و دستمزدها و همینطور بهره های بانکی ثابت مانده بود و یا تغییرات آنها بسیار جزئی بود لاجرم ناعدالتی بسیار بزرگی در جامعه به بهانه تنظیم بازار بوجود آمده بود. توزیع درآمدها و ثروت ها به علت بی راهه کشاندن اقتصاد از ابتدا مرتباً به زیان طبقات متوسط و زحمتکش سوق داده شده بود. این بار نیز با تحمیل فشار بر این طبقه توزیع درآمدها و ثروت ها را نامتوازن تر ساختند.

این طبقه به ناچار برای حفظ دارایی اندک بجای مانده خویش به علت ضعیف بودن و یا عدم وجود بازار بورس (بازار بورس بعد از انقلاب در سال ۱۳۶۸ بازگشایی شد) روانه بازارهای دلالی برای کالاهایی نظیر ماشین ، زمین ، سکه و دلار شد. صف های طولانی هنگام ریاست عادلی در بانک مرکزی شب ها و در سرما و گرما برای خرید دلار و فروش آنها دلیل بارزی بر سردرگمی سیاست های اقتصادی دولت ها بود. این موضوع سبب افزایش سرعت گردش پول در جامعه شده که نتیجه نهایی آن تورم بیشتر و نامتوازن تر شدن توزیع ثروت ها و درآمدها شد.

به مرور شکاف های بوجود آمده و نامتوازن شدن مداوم توزیع ثروت ها و درآمد دارای آنچنان ابعادی شد که پاکدامن ترین افراد دچار تزلزل هایی شدند و زمینه برای مفاسد اجتماعی و اقتصادی فراهم گشت.

مفاسد به مرور دارای آنچنان ابعادی شد که قبح قانون شکنی و تجاوز به حقوق افراد جامعه و رانت خواری از بین رفت و این وضعیت نابجا و نابحق را بوجود آورد که گویا جز درصد معدودی از افراد جامعه بقیه افراد جامعه فاقد هرگونه صلاحیت رسیدگی به امور کشورشان می باشند.

این مسئله یعنی رواج گسترده تبعیض و بی تفاوتی نسبت به بروز خلاقیت ها و حتی ممانعت از رشد آن توأم با تحقیر مداوم علاقمندان این سرزمین همراه با تورم رو به رشد آن چنان وضعی را بوجود آورد که دسترنج افراد را قبل از اینکه آنان تصاحب نمایند از کف شان خارج می ساخت. با از بین رفتن نقش هادی قیمت برای سرمایه گذاری و در نتیجه به بیراهه رفتن سرمایه گذاری و یا به هدر رفتن آنها نرخ رشد اقتصادی ایران را در دوران سازندگی به عوض اینکه به رقم بالای ده درصد برساند تا این رشد اقتصادی بتواند ناملايمات ناشی از وضعیت بوجود آمده بعد از انقلاب و جنگ را به مرور مرمت نمایند به علت مسائل یاد شده از حد ۴-۵ درصد تجاوز ننموده و نه تنها بیکاری های بوجود آمده بعد از انقلاب را نتوانست تقلیل دهد بلکه به علت رشد جمعیتی که بعد از انقلاب به بالای ۶۳٪ رسیده بود روز به روز تشدید می نمود.

لاجرم مقدمات مهاجرت های بی رویه نیروی کار متخصص و یا ماهر و نیمه ماهر به خارج کشور مهیا شد که نتیجه آن آوارگی و تحقیر ایرانیان در سطح جهانی شد.

از آن طرف دولت به عوض اینکه در پی چاره اساسی برای مرتفع ساختن بیکاری ها باشد شروع به ایجاد مراکز آموزشی تحت عنوان دانشگاه خصوصی و یا غیر انتفاعی نمود که با پول خانواده ها فرزندانشان را برای مدت چهارسال یا شش سال مشغول می نمود و فعلا در بحبوحه جنگ بدانها معافیت سربازی هم داده می شد که از

خطرات جبهه جنگ هم در امان باشند. این موضوع با استقبال بسیاری از خانواده ها و جوانان کشور مواجه شد. لیکن هیچ کسی حاضر به اندکی تعمق به پیامد این چنین اقدامی نبود. بنیان گذاران این گونه مراکز آموزشی هرگز حاضر نبودند مدت کوتاهی بعد از گشایش این مراکز را تصور نمایند. آنان هرگز نمی توانستند ببینند که در چند سال آینده موجی از جوانان مدرک گرفته با ادعاهای زیاد بعد از هزینه های بسیار بالایی که بر خانواده های خود تحمیل نمودند تازه فاقد کار و درآمد می مانند. مسلماً اینان یا روانه کشورهای بیگانه و اکثراً کشورهای پیشرفته صنعتی می شوند و یا در اینجا سرخورده و افسرده و آماده جذب باندهای تبهکار می شوند. طبق آمارهای وزارت کار بیکاری فارغ التحصیلان دانشگاهی در چند سال گذشته بالای ۲۵٪ بوده و گویا موج جدید متولدین دهه شصت که نرخ زاد و ولد بالا بود و حالا داخل بازار کار می شوند این رقم را به بالای ۵۰٪ کشانده و از نظر قدر مطلق تعداد بیکاران فارغ التحصیل حدود ۴-۵ میلیون نفر خواهند بود. پس می بینیم خسران های وارده جوانان بیکار و یا آنان که وطن را ترک نموده اند بسیار بالا است و شاید هرگز نتوان دقیقاً زیان های وارده بر کشور را محاسبه نمود.

گویا هر فردی که آماده می شود تا داخل دانشگاه شده و سپس از آنجا فارغ التحصیل شود کلاً ۵۰ میلیون تومان برای کشور هزینه در بردارد. با توجه به رقم مهاجرین تحصیل کرده از کشور که رقم آن حدوداً ۱۸۰/۰۰۰ نفر در سال است زیان کمی از دست دادن این طبقه فعال و با انرژی برای کشور هر سال حدوداً بین ۹۰۰-۱۰۰۰ نهصد تا یک هزار میلیارد تومان خواهد بود.

زیان دیگر یک چنین اقدام انحرافی محروم نمودن بسیاری از بخش های اقتصادی از نیروی کار جوان بوده است. به علت تمایل جوانان به وارد شدن در دانشگاه ها و عدم تمایل آنان به انجام کارهای یدی در نتیجه بخش صنعت و کشاورزی با عدم عرصه نیروی کار جوان روبرو شده که نتیجه آن افزایش بی رویه دستمزدها برای این بخش های اقتصادی و تحمیل هزینه بالایی بر این بخش ها بود. بخش های اقتصادی که از ابتدا به علل گوناگون نظیر کمبود سرمایه و نیروی کار ماهر و عدم دستیابی به مواد اولیه و عدم بازار پر قدرت دچار مشکلات جدی بوده که حالا با این افزایش دستمزدها مشکلی دیگر بر مشکلات قبلی شان افزوده گشت.

از طرف دیگر کج روی های مخرب این دوره که آن را دوران سازندگی لقب دادند افتتاح طرح های نصفه کاره بود. پالایشگاه بندرعباس که قرار بود با ۱۲۰/۰۰۰ بشکه تصفیه نفت شروع به کار نماید و بنزین های تولیدی آن اختصاص به هواپیما داده شود که قسمت اعظم آن می بایست به خارج صادر شود. در اواخر سال ۱۳۷۵ رئیس

جمهور وقت آن را با تصفیه ۲۰/۰۰۰ بشکه نفت افتتاح نمود و سپس در دوران رئیس جمهور بعدی باز مجدداً افتتاح شد. از اینکه آیا بنزین تولیدی این پالایشگاه سوخت هواپیما است و به خارج صادر می شود از واردات ۲۴ میلیون لیتر بنزین وارداتی و گرفتن بنزین از مواد اولیه پتروشیمی^۳ که فوق العاده سمی و خطرناک است می توان پی برد که هرگز این پالایشگاه به هدف خویش دست نیافت. از نمونه های طرح های نصفه کاره که در این دوران افتتاح شد اتوبان تهران-ساوه بود که مجدداً توسط رئیس جمهور بعدی افتتاح شد. یا طرح فولاد آلیاژی نبرد که آن هم با یک سوم ظرفیت تولیدی افتتاح شد. ظاهراً می خواستند از نظر کمی نشان دهند که سازندگی انجام می گیرد حال چقدر از ظرفیت قابل استفاده است و یا کیفیت کالا و خدمات چگونه است چندان اهمیتی نداشت.

از موارد دیگر طرح های بدون مطالعه جدی به اجرا درآمده طرح سدسازی بود. مهندسين مشاور بدون اینکه دغدغه مسیر و انتهای رودخانه را داشته باشند بر روی آن سد بسته و بدون بررسی اینکه آیا با احداث این سدها قابلیت های زندگی از منطقه یا مناطقی را از بین نمی بردند دست به طراحی و اجرای طرح ها نمودند و عواقب وحشتناک آنها را در خشک شدن دریاچه پریشان و گاوخونی اصفهان و دریاچه ارومیه و غیره بعد از چندین سال دیدیم.

۳- دوران اصلاحات از اواسط دهه هفتاد به ناگهان گروهی دیگر به نام اصلاح طلب با شعار جامعه مدنی و افق ملی پا به صحنه سیاسی گذاشتند. اینان میراث دار وضع بیان شده فوق بودند و برای از بین بردن ناهنجاری های آن بدون اینکه بخواهند به نیروی داخلی جامعه تکیه داشته باشند راه چاره را در تعامل با کشورهای صنعتی غرب دیدند. این منظور با دعوت از سرمایه گذاران اروپایی برای سرمایه گذاری در بخش های نظیر بخش نفت و گاز و پتروشیمی و همینطور صنایع اتومبیل سازی انجام یافت. البته در بخش پتروشیمی آنان بیشتر به عنوان پیمانکار فعالیت می نمودند و در نتیجه اداره این صنایع بعد از راه اندازی و همینطور صادرات کالاهای تولیدی آنان را به عهده سرمایه گذار داخلی یعنی دولت ایران گذاشتند در صورتی که در صنایع اتومبیل سازی آنان تعهد نموده بودند تکنولوژی پیشرفته و مقداری از بازارهای خویش را منطقه در اختیار شرکت های تولیدی مشترکشان با ایران قرار دهند. ولی توجه آنان بیش از همه معطوف به بازار داخلی بود.

۳. بنزین از پتروشیمی خطرناک است. صفحه (۳). روزنامه همشهری، مورخ دوشنبه ۵ خرداد ۱۳۹۳، ص ۷

اما بازار داخلی با مشکلات جدی روبرو بوده که از آن جمله پایین بودن قدرت خرید مردم و همینطور عدم تاسیسات زیربنایی مناسب نظیر راه ها و جاده های استاندارد درون و بیرون شهری و بالاخره عدم آشنایی کافی مردم با رفتارهای ترافیکی بود.

ولی مهمترین عاملی که سبب عدم کشش پذیری بازار داخلی برای فروش بوده همانا پایین بودن قدرت خرید عامه مردم بود. از این رو برای رفع این مشکل اساسی دولت می بایست با حمایت از بانک ها امکان ارائه تسهیلات را به عامه مردم ارتقاء داده تا آنها بتوانند دست به ابتیاع اتومبیل داخل کشور بزنند.

البته بیکاری روزافزون جوانان اعم از جوانانی با تحصیلات عالی و یا جوانانی که دارای تحصیلات اندک بودند و همینطور بازنشستگان و کارمندان دولت که به علت تورم بالا درآمدهای آنان مکفی برای ادار معمولی و آبرومندانه زندگی آنان نبود از مشتریان عمده این صنایع مونتاژی که از اقصی نقاط جهان به ایران آورده شده اند بودند.

همانطور که در بالا اشاره داشتیم صنایع اتومبیل سازی بیگانه تعهد سپرده بودند که خودروهای داخلی می بایست طبق استانداردهای بین المللی تولید شده و یک سوم از حجم تولیدات آن به خارج صادر شود. این تعهد تا به امروز به طور کل به بوته ی فراموشی سپرده شده به صورتی در اواسط اردیبهشت ۹۳ نیروی انتظامی ایران اعلام نموده⁴ در صورتی که کارخانه های خودروسازی در طی سال ۹۳ نتوانند خودروهای تولیدی در ایران را طبق استانداردهای جهانی در آورند از ادامه تولید آنها در داخل کشور جلوگیری خواهد شد.

با این حال بیکاران و تورم زدگان تنها راه نجات خویش را در خرید این اتومبیل ها و کار کردن با آن در خیابان های ایران می دیدند، صنایع مونتاژکننده اتومبیل در ایران می دانستند تداوم بازار داخلی و فروش آنها این است که نرخ بیکاری با توجه به نرخ رشد بالای جمعیت در ایران در اواخر دهه هفتاد که یکی از بالاترین نرخ رشد جمعیت یعنی ۳/۵ _ ۳٪ درصد بوده تداوم یابد. این بدان معنی بود که دولت قادر به دستیابی به نرخ رشد اقتصادی بالا و زدودن حجم بیکاری نباشد.

۴. نیروی انتظامی، صفحه ۳، اولیه دوشنبه ۵ خرداد ۱۳۹۳، صفحه ۱۶ روزنامه دنیای اقتصادی

شرط لازم و کافی تحقق چنین سیاست های اقتصادی ریسک پذیر نمودن شرایط کسب و کار با متغیر نمودن قوانین کشور و عدم اجرای همین قوانین و ادامه تورم بالا و همینطور مهیا و آماده نمودن نیروی کار ماهر و مکفی منضبط و متشتت نمایاندن جامعه و نداشتن روابط دیپلماتیک صحیح و سالم طبق قوانین بین الملل که ضامن برقراری روابط تجاری درست بر مبنای بازار رقابتی بین المللی و همینطور بی تفاوتی نسبت به تقویت و گسترش طبقه متوسط و خلاصه عدم رویت پذیری بازارهای پول و سرمایه و کالا و کار و غیره مجموعه عواملی هستند که سرمایه گذاری را با ریسک توأم ساخته و در نتیجه سرمایه گذاری به شدت کاهش می یابد. هر چند دولت های نفتی با بذل و بخشش دریافتی نفتی به یاران و عزیزان خویش توان سرمایه گذاری آنان را افزایش می دهند ولی اینان هرگز تعهد چندانی به سرزمین شان و جامعه شان در خود احساس ننموده تا به پاس کمک های دولتی دست به سرمایه گذاری های بنیادی و اصولی بزنند و در نتیجه کشور را با رشد اقتصادی بالا و ممتد مواجه سازند و در نتیجه یا بیکاری را تقلیل داده و یا آن را محو سازند.

پس سرمایه گذاران خارجی در پی بازاری بودند که ناتوان از محو بیکاری و تورم باشد و دولت آنها صاحب درآمدهای بالای منابع زیرزمینی سالانه باشد تا آنها بتوانند با فروش کالاهای غیرقابل رقابت خویش در بازارهای جهانی سود سالیانه کلانی از این کشورهای پر درآمد را تصاحب نمایند.

پس به صورت روزافزونی خودروهایی مونتازی در ایران به فروش رفت و ثروت سهامداران کارخانه های خودروسازی اروپا را چندین و چند برابر نمود و در عوض نه تنها مشکلات اقتصادی و اجتماعی کشورمان تقلیل پیدا نکرده بلکه به صورت چشم گیری در جهت های مختلف دست و پای مردم ما را محکم تر بست.

با فروش روز افزون خودرها بالطبع مصرف بنزین در کشور به صورت فزاینده ای افزایش یافت. افزایش مصرف تنها بخاطر ازدیاد اتومبیل ها نبوده بلکه خیابان هایی که برای ترددی مناسب تعداد اتومبیل ها درست نشده بودند قادر به پذیرش این حجم روز افزون اتومبیل ها نبوده. مزید بر این علل عدم آشنایی کافی رانندگان و یا حتی اهمیت ندادن آنها به قوانین ترافیکی، راه بندی های گسترده ای در تمام خیابان های شهری و بین شهری بوجود می آمد که سبب مصرف فزاینده ای از بنزین می شد. این موضوع نه تنها مصرف بنزین را در کشور به شدت افزایش می دهد بلکه باعث فرسایش زود هنگام اتومبیل ها و قطعات یدکی آنان شده که برای جایگزینی آنها می بایست هر ساله مقدار متناهی از درآمد های نفتی را اختصاص به واردات این قطعات از خارج نمود. این موضوع را به خوبی سرمایه گذاران اروپای غربی از قبل بدان واقف بودند.

از مجموعه ۹ پالایشگاه موجود در کشور هفت عدد آنها قبل از انقلاب و تعداد دو عدد یعنی بندرعباس و اراک بعد از انقلاب ساخته شده بودند...مجموعاً نه پالایشگاه نفتی تا اوایل دهه هفتاد قادر بودند نیازهای بنزین کشور را مهیا ساخته و حتی سالیانه به مقدار سه میلیون لیتر گازوئیل و یا سایر مشتقات مواد تصفیه شده را به خارج صادر کنند. یعنی این پالایشگاه ها مجموعاً قادر بودند روزانه ۳۵ میلیون لیتر بالقوه تحویل دهند که با راه اندازی پالایشگاه های اراک و بندرعباس ظرفیت پالایش آنان به مقدار ۴۸ میلیون لیتر رسیده که با افزایش خودروها مصرف بنزین هم شروع به افزایش نموده به صورتی که نیازهای داخلی بیش از توان حجم پالایشگاه های داخلی برای بنزین بود.

دولت برای رفع مازاد نیاز مصرف داخلی و کنترل آن و همینطور به علت تحریم هایی که بر علیه واردات بنزین کشورهای صنعتی علی الخصوص امریکا بر علیه ایران تدارک دیده شده بود دست به ارائه کارت های هوشمند و نصب دستگاه های کارت شمار در پمپ بنزین ها زد. این راه حل موقت بود، همانطور که حوادث بعدی به علت استفاده از جایگاه توزیع گاز و همینطور تقلیل سهمیه بنزین این حقیقت را نشان داد به غیر از آن ارز فراوانی را روانه کشورهای ژاپن و ایتالیا برای اکتیاف این وسایل ساخته بود. با تمام تفصیل این اقدام قادر نبود تاثیر چندانی بر روی تقاضای مصرف بنزین بجای بگذارد. زیرا فروش اتومبیل هر روز گسترش می یافت و مصرف روزانه بنزین در داخل کشور را به مرز ۷۲ میلیون لیتر در روز رساند. این مقدار بیش از ۵۰٪ ظرفیت تولیدی بنزین در کشور بود. حال چرا در این مدت دست به ایجاد پالایشگاه جدید نفت در ایران زده نشده و یا ظرفیت پالایشگاه های موجود را بالا نبردند امری است کاملاً غیر فهم و غیر قابل توجیه. مگر اینکه به وجود پیوندهای مخفی با شرکت های نفتی و صنایع اتومبیل سازی بین المللی که برای غارت هر چه بیشتر ملل عقب افتاده توأماً دست به تباری می زنند، در ایران نیز عامل اساسی کمبود بنزین و واردات آن از خارج دلیل قانع کننده ای برای این گرفتاری ها بدانیم. البته این موضوع نمی تواند مسئولیت را از دوش مدیران کشور برداشته و آنان را مبرا سازد، زیرا ایشان می بایست با برنامه ریزی مناسب که از قبلاً انجام می دادند باعث می شدند کشور به این مشکل اساسی گرفتار نشود و بین عرضه و تقاضای بنزین شکافی بوجود نمی آمد.

البته بسیاری از مسئولین کشور استدلال می کردند مبنی بر اینکه پالایش نفت در کشور مقرون به صرفه نیست ولی چطور هندوستان و یا آفریقای جنوبی می توانستند با پرداخت هزینه های حمل و نقل نفت را از کشورهای حوزه خلیج فارس وارد کنند و با تصفیه آن مجدداً با تقلیل هزینه های حمل و نقل به بسیاری از کشورها از جمله خود ایران صادر کنند امری بود کاملاً غیر قابل فهم مگر اینکه همان تباری را در پشت سر این جریانات

علت اساسی این نارسایی ها به حساب آوریم و به مرور با افزایش واردات بنزین و افزایش قیمت نفت تا مرز ۱۴۷ دلار به ازاء هر بشکه خروج ارز مورد نیاز برای تامین واردات بنزین سالانه به کشور از ۵ میلیارد دلار گذشت.

پس می بینیم راه اندازی کارخانه های مونتاژ اتومبیل از طریق فروش آنها همینطور وسایل یدکی شان و همینطور پرداخت بهای بنزین به هم پیمانان آنها یعنی شرکت های نفتی ده میلیارد دلار سود آنها ایجاد نمود که می بایست با فروش منابع ملی پرداخت شود.

آیا این اقدامات را می توان در چارچوب حفظ مدیریت اقتصاد ملی حال و آینده کشور و تامین رفاه همگان گنجانند. ضرر و زیان راه اندازی کارخانه های مونتاژ اتومبیل در ایران فقط محدود به انتقال دریافتی های نفتی به خارج کشور نیست زیرا کشور ما روز به روز وابستگی بیشتر به کشورهای نظیر هندوستان و مالزی و کره و آفریقای جنوبی که عمده صادرکننده بنزین بودند پیدا کرد و اینان در حقیقت آستین دست شرکت های نفتی بین المللی هستند و همان طور که بعدا دیدیم در شرایط سخت با محروم کردن ایران از واردات کشور را دچار آشفته گی های فراوانی نمودند که بیرون رفت از آن جز با تلاش و دور اندیشی همگی ملت میسر نیست.

به غیر از مطالب فوق بعد از تحریم بنزین شرکت ملی نفت یا وزارت نفت تصمیم حیرت آمیز وحشتناکی گرفت که گرفتن بنزین از مشتقات پتروشیمی و توزیع آنها بود که سلامتی عامه مردم را دچار مخاطرات جدی کرد به صورتی که مجلسیان در اواخر اردیبهشت رسما اعلام نمودند که بنزین بدست آمده از صنایع پتروشیمی سرطان زا بوده و عامل اساسی آلودگی های^۵ زیست محیطی است.

در اثر مصرف این بنزین و تصاعد گازهای گلخانه ای نظیر انیدرید کربنیک و انیدرید سولفوریک و سرب و انیدرید نیتریک به جو ، هوای شهرها روز به روز سمی تر و زیان بارتر برای عامه شده بود. تداوم این جریانات خطرناک و ترکیب این گاز با آب بخار موجود در هوا تبدیل به اسیدهای مختلف شیمیایی نظیر اسید سولفوریک و اسید نیتریک و غیره شد که همراه با باران به صورت باران های ترش به زمین رجعت نمود که باعث از بین رفتن جنگل ها و مراتع و مسموم نمودن حیوانات در چراگاه ها شده است.

۵. گرفتن بنزین از صنایع پتروشیمی صفحه (۵) قدیمی، روزنامه اقتصاد ملی مورخ ۱۳۹۳/۰۳/۱۷، در این مقاله تعداد افراد مبتلا به صورت گسترده مبتلایان به بیماری سرطان و عواقب بعدی آن را شرح داده است.

همین باران ها در زمین کشاورزی با کود شیمیایی که در زمین برای رویش مواد غذایی پاشیده می شود ترکیب شد و تبدیل به سولفات پتاسیم و یا کربنات کلسیم می شود که از خطرناک ترین سم ها است.

البته این امر در صورتی صادق است که بخار آب موجود در هوا به حد مکفی باشد و ترکیب بیان شده و اثرات مخرب بوجود آید. ولی از آنجایی که ایران در منطقه خشک و کم باران قرار دارد مواد یاد شده در جو به مقدار فراوان مانده و با بادهای سمی موسمی آنها مداوما پراکنده شده و در نتیجه انسان ها به صورت استنشاق مستقیم این مواد دچار سرطان های ریه و تنگی نفس می شوند. داستان این تخریب ها دارای آن چنان ابعادی است که نمی توان در این مقاله پیامدهای همگی آنها را روشن نماییم ولی چیزی که مسلم است این بوده که این آلودگی های سالیان سال بجای می ماند و بر روی سلامت جسم و جان نسل های آینده تاثیرات جدی بجای خواهند گذاشت.

همین امروز شهرهای ایران نظیر اراک ، اهواز جزء پنج شهر آلوده جهان هستند و تهران در ردیف ده شهر آلوده می باشد. مسلما وضع شهرهایی نظیر اصفهان و تبریز و مشهد بهتر از اینها نیست.

افزایش در رویه مصرف روزانه بنزین و اقدامات نیم بندی دولت ها برای جلوگیری از این افزایش تقاضا که همگی آنان بخاطر برخورد نکردن اساسی با مسئله که همانا ایجاد اشتغال و گسترش وسایل نقلیه عمومی و استاندارد نمودن وسایل نقلیه همگی با شکست مایوس کننده روبرو شد ولی در عوض دولتیان را به این فکر انداخت که از قبل این مصرف بی رویه منبع درآمدی برای خود ایجاد نمایند. هر چند پیشنهاد یکسان سازی قیمت انرژی درون کشور با قیمت بین المللی آن قبلا یعنی اواخر دهه شصت شده بود ولی اقدام اساسی انجام نگرفت.

بالاخره دولتیان از اواخر دهه هفتاد به قول خودشان آماده جراحی بزرگ اقتصادی شدند به امید اینکه عدالت اجتماعی برقرار شود زیرا بنزین را گویا طبقات بالای جامعه بیش از طبقات پائین جامعه مصرف می کنند لاجرم اینان می بایست قیمت بین المللی آن را پردازند.

این بود که کلید هدفمندی یارانه زده شد. البته می بایست هفت دهک اول جامعه ماهیانه ای به عوض برداشت یارانه ای که برحسب مابه التفاوت قیمت ۲۴ میلیون لیتر بنزینی که از خارج به داخل می آمد و بر طبق قیمت بین المللی خریداری می شد و همینطور مابه التفاوت قیمت داخلی قند و شکر و نفت و گاز و آرد و غیره با قیمت خوب در خلیج فارس این کالاهایی که از خارج وارد می شد از حساب دولت پرداخت شود. مجلسیان

خواب دیگری برای لایحه دیده بودند. آنان تصمیم گرفتند که اولاً این پرداخت ماهیانه به تمامی افرادی که در سایت سازمان هدفمندی ثبت نام کرده بودند پرداخت شود، ثانیاً می بایست فقط ۵۰٪ از دریافتی های دولت از قبل این قانون به مردم داده شود و مابقی ۳۰٪ از آن به عنوان کمک به بخش تولید کشاورزی و صنعتی به منظور افزایش بهره وری تولید و سازماندهی جدید اختصاص یابد و مابقی ۲۰٪ دریافتی دولت می بایست برای کسری بودجه دولت منظور شد.

غافل از اینکه دریافتی های ناشی از افزایش قیمت سوخت و آرد و قند و شکر هرگز مکفی برای پرداخت به همگان نبوده و لاجرم می بایست که پرداختی حدود ۴۸ هزار میلیارد تومان و دریافتی های دولت از قبل این لایحه که حدود ۳۵ هزار میلیارد تومان بود توسط برداشت از طرح های عمرانی (مثلاً در لایحه بودجه سال ۹۲ حدود ۲۲ هزار میلیارد بود که توسط برداشت از طرح های عمرانی رقم اختصاص یافته به بودجه عمرانی رقمی حدود ۹ هزار میلیارد بود) و یا از صندوق توسعه ملی برداشت و جبران گردد.

با وجود اینکه کارشناسان آگاه و دلسوز عواقب وحشتناک این لایحه را کرراً هشدار داده بودند که تورم به صورت افسار گسیخته در می آید و سبب ناعدالتی هایی به مراتب بیشتر از وضعیت افزایش قیمت ها می گردد با این حال کسی گوشش بدهکار این حرف ها نبود. با بالا رفتن هزینه های تولید و عدم رقابت تولیدات داخلی و همینطور نرخ بالای تورم و رشکستگی شرکت های تولیدی هم صادرات به شدت تقلیل یافت و هم تقاضای داخلی افت شدیدی نمود و هم اینکه بیکاری به شدت گسترش یافت. از اینجا بود که ابعاد فاجعه و یا تلاش های منتهی به نابودی شروع شد. با تضعیف بنیادهای صنعتی و کشاورزی کشور وابستگی به صدور نفت و همینطور واردات مواد غذایی و تولیدات صنعتی بیش از پیش افزایش یافته و در نتیجه درجه ضربه پذیری کشور ابعاد تازه تری پیدا کرد.

بیگانگان که از مدت ها پیش مترصد چنین وضعیتی بودند فرصت را غنیمت شمردند و با تحریم صادرات نفت ایران و بانک های مرکزی و همینطور سایر بانک های خصوصی و همینطور کشورهایی که مجاز به مبادلات ارزی بودند و همینطور منع صدور ماشین آلات مورد نیاز صنایع و تکنولوژی تولید و مواد اولیه و نیمه ساخته شده تا دارو و حتی مواد غذایی از جانب آنها وضعیت کشور را به حالت خفگی در آوردند.

پیامد بعدی این تحریم ها افزایش قیمت دلار بود که البته با تورم بالایی که طی سالیان متمادی در کشور وجود داشت و می بایست با آن مبارزه می نمودند که انجام ندادند و می بایست قیمت دلار افزایش می یافت ولی به

صورت تصنعی بخار تعدادی از وارد کنندگان کالاها از چین و کشورهای آسیایی بدون توجه به زیان های وارده بر صنایع و سطح اشغال آن را پایین نگاه داشتند، به ناگهان بعد از تحریم ها بخاطر افت شدید دریافتی های ارز قیمت دلار جهش وار رو به افزایش گذاشت و تا نزدیکی ۴۰۰۰ تومان رسید. نتیجه این امر ایجاد موج جدید تورم بود که هرگز در تاریخ کشور ما سابقه نداشت به غیر از زمان اشغال کشور ما توسط دولت های متفقین بین سال های ۱۳۲۵-۱۳۲۰ که کشور ما اشغال شده بود.

با وجود این تورم دستمزدها بهره های بانکی با وجود تصویب مجلس که می بایست آنها نیز سالیانه برحسب نوع تورم افزایش یابد در حد نصف آن یعنی تورم بالای ۴۰٪ تقریباً با معادل نصف آن افزایش یافت.

یعنی متأسفانه برای چندمین بار باز هم دولتیان خواهان انداختن بار مشکلات بر شانه های نحیف مردم جامعه شدند. مشکلاتی که عمدتاً ناشی از عدم شناخت مسائل اجتماعی و اقتصادی و ملی و بین المللی و سرسختی نشان دادن آنها بودند. پس قاعدتاً می بایست مسئولیت ها را به افرادی واگذار می نمودند که دارای ابتکار و خلاقیت بوده و تصمیم راسخ داشته باشند که یک بار برای همیشه مردم و سرزمین ما را از این افت و خیزهای بی مورد که ثمری جز اتلاف وقت و انرژی و منابع ملی مان تحفه دیگری در چنته نداشته نجات دهد. نه قرار بر این نیست که از اتلاف منابع و انرژی جلوگیری بعمل آید، بلکه می بایست دارای شتاب بیشتری بشود. زیرا هر بار که تورم بنا به هر دلیلی شتاب بیشتری به خود می گیرد در همان هنگام مفاسد مالی و اقتصادی و غیره دارای ابعاد گسترده تری می شود. همانطور که در بالا اشاره کردیم تورم بوجود آمده در آخرین بار از هر زمان قبلی گسترده تر بوده پس می بایست حیف و میل اموال عمومی هم دارای ابعاد گسترده تر می شد.

این بار فرصتهای ربوده شده و از مرز هزارها میلیارد تومان فزونتر بود. سه هزار و نه هزار میلیارد ریالی و میانسالی را که چیزی در بساط نداشت صاحب ثروت حیرت آور بیست و پنج میلیارد تومنی می کرد.

این بدان معنی است که از تجربیات گذشته این نتیجه گیری حاصل شود که بعد از فروکش کردن آخرین موج تورم و چلانیدن جامعه مقدمات موج تورم بعدی آماده می گردد تا در آینده نزدیک موج جدید از تورم بوجود آید و در نتیجه آن عده ای صاحب مکنت بی حساب و عده ای روانه زندان ها و عده ای به چوبه دار کشانده شوند.

از همین حالا می توان خشت زنی بنایی که می بایست بر ملت هورا شود را دید. مانند اجرای مرحله دوم طرح هدفمندی یارانه سعی بر در ارائه طرح افزایش جمعیت از طریق ازدیاد فرزند تا به تعداد چهارده نفر و تصویب حقوق بیکاران تا مرز ۲۰۰۰ هزار میلیارد تومان و افزایش حقوق سربازان تا مرز پنج برابر کردن آن و غیره.

آیا ترزریق این منابع مالی به این حجم برای برون رفت از رکود اقتصادی است و یا مقدماتی برای ایجاد تورم جدید یا همان پیامدهایی که در فوق بدان اشاره کردیم. چیزی که مسلم است بیرون رفت از این رکود تورمی سبب زدودن تورم نخواهد شد و محرکی برای حرکت در آمدن موتور گیرپاژ شده رکود نمی شود. زیرا بدلیل اینکه شرایط کسب و کار با این وضع تحریم و فرار سرمایه و غارت کردن پولداران با رانت خواری و دلالی و شرایط تغییر نیافته کسب و کار و عدم تسهیم شدن ایران در تجارب بین المللی نخواهد شد. از آزادی تجارت بین المللی که بر حسب مزایای تولید که جزء اصول اولیه اقتصاد است و همینطور جهانی شدن تولید آن چه نصیب کشور ما شده آزادی واردات از چین که تولیدات آن با سرمایه کشور ایالات متحده آمریکا و اروپا و ژاپن انجام می گردد و آزادی نقل و انتقال سرمایه از ایران به خارج می باشد.

۴- رکود تورمی ، وضعیت رکود تورمی آخرین بار قبل از بحران اقتصادی ۲۰۰۸ در کشورهای صنعتی علی الخصوص در اروپای غرب و آمریکا و ژاپن در اوایل دهه ۱۹۷۰ و بار افزایش هزینه های بی حساب این کشورها و نهاد مربوط به آنها مانند افزایش ماهیانه حقوق بازنشستگان هر ساله بیش از ۱۳٪ با وجود نرخ رشد اقتصادی در حول و حوش ۳-۴٪ درصد و تورم در حد پایین ۴٪ البته به غیر از انگلستان و ایتالیا که با نرخی حول و حوش ۲۰٪ روبرو بودند و همینطور بالا بردن حقوق کارگران هر ساله بیش از نرخ تورم و بالاخره کمک هزینه تحصیلی دانشجویان علی الخصوص فرزندان کارگران که بلا عوض بوده و همینطور افزایش کمک های درمانی و زایمان و دادن پول به فرزندان برای تشویق بیشتر برای رشد جمعیت و غیره هزینه های دولت ها را به شدت افزایش داد که به افزایش تورم در اوایل دهه انجامید.

در همین هنگام جنگ کشورهای عربی با اسرائیل در اواخر سال ۱۹۷۳ و افزایش قیمت نفت و تحریم نفتی علیه کشورهای غربی علی الخصوص آنانی که در این جنگ کمک های اطلاعاتی و تسلیحاتی انجام می دادند مانند ایالت متحده آمریکا و هلند و نرسیدن نفت به بسیاری از کشورهای اروپایی و صنعتی وضع بسیار نامطمئنی برای تولید بوجود آورد که اقتصاد کشورهای صنعتی را به سوی یک رکود عمیقی هدایت کرد. محدود کردن سرعت اتومبیل ها و پائین آوردن درجه حرارت ساختمان ها و خاموش نمودن چراغ ساختمانهای دولتی

در شب و حتی جلوگیری از چراغانی کردن شهرها و روستاها در شب های عید کریسمس و شب سال نو مسیحی و صرفه جویی های دیگر مانند ترس صنایع از کمبود سوخت تقلیل ظرفیت تولیدی هم به شدت رکود و هم تورم را تشدید نمود.

کشورهای صنعتی تازه متوجه این موضوع شدند که اقتصاد آنان که این همه بدان می بالیدند و آن را بهانه ای کرده بودند برای تحقیر کشورهای عقب افتاده و نشان دادن توانمندی خویش چقدر ضربه پذیر بوده و تا چه حد وابسته به کشورهای عقب افتاده هستند. دیگر جای هیچگونه کتمان برای نشان دادن مستغنی بودن شان و همینطور کتمان کردن غارتگری و استثمار کشورهای در حال توسعه علی الخصوص کشورهای نفت خیز بجای نمانده بود.

عکس العمل کشورهای صنعتی ابتدا تهدید بود. مانند حمله نظامی و اشغال چند کشور نفت خیز و سپس گران نمودن صادرات مواد غذایی و کالاهای صنعتی به چندین برابر قیمت نفت آنها قبل از افزایش قیمت نفت بود به صورتی که قیمت گندم را از تنی ۶۴ دلار به رقمی به حدود ۲۵۰ دلار رساندند.

بعد از گران نمودن کالاهای خویش متوجه شدند گران شدن قیمت نفت کسری بازرگانی زیادی متوجه آنان خواهد کرد. بعضی از کشورها نظیر انگلستان، آمریکا و ایتالیا و بلژیک که با کسری هایی روبرو بودند حالا این کسری چندین برابر شده بود و کشورهای نظیر آلمان و هلند و ژاپن که همیشه با مازاد روبرو بودند و حتی کشوری مانند آلمان که با صادرات خود همواره مازاد درآمد داشته و همین امر منجر به ذخیره ارزی معادل ۵۰ میلیارد برای آنها شده بود در سال ۱۹۷۴ با کسری بازرگانی جدی روبرو شد. آنها با تبلیغات منفی در کشورشان علیه کشورهای نفت خیز، که گویا این کشورها قصد نابودی و از بین بردن اقتصاد صنعتی آنها را دارند با وجودی که نظریه پردازان بنام آنها نظیر سامونلسون کرارا گفته بود که افزایش قیمت نفت در چارچوب اصول اقتصاد سرمایه داری بوده و خود کشورهای نفت خیز مداوما گفته بودند که ما با واردات سنگینی که از کشورهای صنعتی انجام می دهیم مجددا این دلارهای نفتی را برای ادامه جریان تولید به کشورهای صنعتی برگشت خواهیم داد این استدلال ها را هرگز حاضر به پذیرفتن آن نبودند. حتی کشورهای نفت خیز برای نشان دادن حسن نیت خویش پیشنهاد سهام شدن در بعضی از صنایع آنها را دادند به امید اینکه بدانها نشان دهند در صورت سهام شدن این کشورها در صنعت آنها دیگر کشورهای نفت خیز هرگز نمی توانند صنایع و یا کشوری که در آن سهام هستند را به دست نابودی بسپارند.

هر چند، چند واحد از صنایع این کشورها نظیر غول کروپ و همینطور شرکت تولید کننده صنایع برق مانند بی بی سی و شرکت بنز توسط ایران و کویت حدود ۲۵٪ از سهام توسط ایران و ۱۴٪ سهام بنز توسط کویت خریداری شد البته بعد از کارشکنی های فراوان کشورهای غربی باز آنها دست از لجاجت برنداشتند و هنوز به هوای دوران استعماری بودند یعنی خواهان نفت فراوان و ارزان به منظور ادامه زندگی بی بند و بار و مخرب گذشته است. علی ایحال کشورهای نفت خیز و علی الخصوص ایران برای بازگرداندن دلارهای نفتی به کشورهای صنعتی بدون توجه به تهدیدهای کشورهای صنعتی غربی با خرید تسلیحات جنگی آن دلارها را روانه کشورهای صنعتی نمودند. خریدهای ایران و عربستان سعودی و کویت چند ده میلیارد دلار (حدوداً ۳۰ میلیارد دلار) روانه آمریکا نمود و حدود ۸-۱۰ میلیارد دلار نفتی روانه کشورهای اروپایی شد. کشورهای لیبی و عراق به مقدار زیادی خریدهای خود را روانه کشورهای اتحاد جماهیر شوروی کردند. کاملاً هویدا است که از این خان یغما همگی آنها سودهای فراوانی کسب کردند ولی آنان حاضر نبودند از تصور آقایی جهان دست بردارند. از آنجایی که قسمت اعظم دریافتی های نفتی با این خریدهای تسلیحاتی روانه آمریکا می شد و از آنجایی که واردات نفت آمریکا نسبت به کشورهای اروپایی به مراتب کمتر بوده این تصور برای اروپاییان بوجود آمده بود که دلارهای نفتی با واردات نفت از کشورهای نفت خیز از اروپا خارج شده بعد از دریافت آنها توسط کشورهای نفت خیز از اروپا خارج شده بعد از دریافت آنها می شود. این امر منجر به تنش هایی بین اروپا و آمریکا شد. بالاخره بعد از کشمکش های فراوان به این نتیجه رسیدند که برای آرام کردن وضع، کنفرانسی از آمریکا و ژاپن و کشورهای اتحادیه اروپا از جانبی و از طرفی کشورهای اوپک و سایر کشورهای در حال توسعه صادر کننده مواد خام به غیر از نفت از جانب دیگر تحت عنوان کنفرانس شمال و جنوب در پاریس تشکیل شود. این کنفرانس چندین بار در پاریس و نیویورک و لندن تشکیل شد و تا سال ۸۱-۱۹۸۰ علیرغم گفتگوهای زیادی که انجام گرفت به نتیجه ای ملموس دست نیافت. و از اوایل دهه هشتاد با دسیسه هایی که بعداً بدانها اشاره ای خواهیم داشت دست به اقدامی یکجانبه زدند و قیمت نفت را به صورت روزافزون تقلیل دادند.

به غیر از این هم قابل تصور نبود. زیرا مگر هیچ وقت و در هیچ جایی غارتگران حاضرند حق و حقوقی برای غارت شدگان قائل شوند که اینان برای کشورهای در حال توسعه قائل باشند. پس می بایست دست به وقت کشی زده و زمینه را مهیا سازند برای حالتی که خود کشورهای صادر کننده داوطلبانه نفت فراوان و ارزان برای مدت طولانی در اختیار صنایع غرب قرار دهند. با شروع جنگ ایران و عراق و دودستگی در کشورهای صادر

کننده نفت خاورمیانه و به درازا کشیده شدن این منازعات از زمان رونالد ریگان دقیقا از سال ۱۹۸۱ ابتدا قیمت نفت ناگهان از بالای سی دلار به ۲۸ دلار به ازاء هر بشکه و سپس در مدت کوتاهی به ۲۵ دلار به ازاء هر بشکه و بالاخره به زیر ۲۰ دلار به ازاء هر بشکه رسید. این جریان ادامه داشت تا اینکه در سال های ۸۷-۱۹۸۸ قیمت نفت به ازاء هر بشکه ۱۰-۸ دلار شد و برای کشورهای درگیر در جنگ خلیج فارس این رقم به مراتب کمتر از ۱۰-۸ دلار به ازاء هر بشکه بود.

حال دیگر صنایع غرب مطمئن شد که نفت برای حداقل ۲۵-۲۰ سال به قیمت ارزان و فراوان در اختیارش قرار خواهد گرفت و از کابوس وحشتناک کمبود مواد اولیه علی الخصوص نفت و افزایش مداوم قیمت آن نجات یافته که این امر نقش اساسی را در تمایل به سرمایه گذاری بخش خصوصی بجای خواهد گذاشت. حالا مانده که توان سرمایه گذاران را دولت های غربی افزایش دهند تا در سطح وسیعی سرمایه گذاری انجام گرفته و اقتصاد از حالت رکود در آید.

تقلیل قدرت خرید عامه به علت تورم و بیکاری چندین ساله و همینطور حذف بسیاری از هزینه های رفاهی که در اواخر دهه شصت و اوایل دهه هفتاد میلادی از جانب دولت های غربی اتخاذ شده بود به مقدار فراوان سبب افت تقاضاها و فروکش کردن قیمت کالاها و تورم شد.

دولت های غربی باز هم از کشورهای صادر کننده نفت به مانند دوران گذشته مایه گذاشتند. بدین صورت بعد از اینکه از اواسط دهه هشتاد میلادی کشورهای غربی با همکاری یکدیگر و با توافق آژانس بین المللی انرژی قیمت نفت را بصورت چشمگیری همانطور که در بالا بدان اشاره زدیم پایین آوردند و به بهانه آلودگی محیط زیست محیطی ناشی از سوخت های فسیلی علی الخصوص نفت مالیاتی تحت عنوان مالیات بر کربن به ازاء هر بشکه ده دلار بر نفت وارداتی به غیر از مالیات هایی که قبلا بر واردات نفت بسته بودند برقرار کردند. این در شرایطی بود که پرداختی آنها به کشورهای صادر کننده ده دلار به ازاء هر بشکه بود. مالیات بر کربن را ظاهرا برای زدودن آلودگی های ناشی از سوخت برقرار ساختند. ولی در حقیقت این مالیات به منظور رقابت پذیر نمودن منابع انرژی داخلی شان و تکمیل پیروزی های مربوط به ارتقاء درجه خودکفائی انرژی اتخاذ شده بود.

حال تزریق این درآمد عظیم از قبل به اصطلاح مالیات بر کربن به صنایع و شرکتهای سازنده ماشین آلات تولید کننده انرژیهای نو و همینطور صناعی که مربوط به محیط زیست بود توان سرمایه گذاران تواما سرمایه گذاری وسیعی در کشورهای صنعتی در اواخر دهه هشتاد و اوایل دهه نود میلادی انجام یافت که ثمره آن پیشرفت

آهسته اقتصاد این کشورها از حالت رکود اقتصادی و بکارگیری تکنولوژی تولید پیشرفته تر و از بین بردن ظرفیت های راکد تولیدی و محو بیکاری های بوجود آمده از اواسط دهه هفتاد میلادی بخاطر جهش قیمت نفت و تحریم آن گردید.

حال با این مقدمه راهکار غرب برای زدودن رکود تورمی در کشورهایشان آیا بخش خصوصی به آن معنی که امروز اقتصاد صنعتی از آن استنباط دارد در ایران وجود خارجی دارد. هرچند بیماری رکود تورمی ایجاد شده در کشور ما دارای همان علائم باشد که رکود تورمی ایجاد شده در کشورهای صنعتی داشتند.

ممکن است عده ای در کشور وجود داشته باشند که دارای سرمایه زیادی باشند. ولی اینان عمدتاً افرادی هستند که از راه رانت خواری مانند پس ندادن وام های اخذ شده از بانک ها - و یا ارزهایی که برای واردات ماشین آلات گرفته بودند و در اثر قیمت دلار به ناگهان ارتقاء یافت و با انحصاری کردن واردات بعضی از کالاها توسط عده معدود و یا حتی مواد غذایی بیش از افراد در درون جامعه و یا دریافت پول هدفمندی یارانه بیشتر از تعداد افراد و خرید و فروش طلا و دلار و زمین. این ثروتمندان را هرگز نمی توان در ردیف سرمایه گذاران صنعتی قرار داد که یکی از پایه های اساسی توسعه و پیشرفت و بی نیاز نمودن کشورها از واردات هستند. اینان عمدتاً سرمایه در اختیار خویش را صرف خرید ویلاهای در خارج از کشور و یا خرید ماشین های چندین میلیارد تومانی اختصاص می دهند. بنابراین اینها نه تنها تمایلی برای سرمایه گذاری ندارند بلکه حتی فاقد صلاحیت سرمایه گذاری می باشند.

از این رو دولت می بایست کاملاً رویکردی متفاوت با رویکرد کشورهای صنعتی در پیش بگیرد و این تصور باطل گذشته که هر کسی سرمایه دار است بالطبع تولیدکننده نیز خواهد بود را از خود دور سازد. البته این تغییر ساختار ذهنی از بخش تولید وقتی صادق است که دولت اعتقاد راسخ به این امر پیدا نماید که به تنهایی قادر نخواهد بود نه تنها فعلاً اقتصاد را که ایران را رونق ببخشد بلکه در آینده نیز از تلاطم های جانکاه به تنهایی در امان نخواهد بود. این امر در حقیقت به این معنی است که می بایست اصول ۴۴ و ۴۵ قانون اساسی بازنگری شده و میدان فعالیت بخش خصوصی دارای فراخی بیشتر شود. بنابراین می بایست تعریف جدیدی از تولیدکننده و سیاست و برخورد جدیدی نه تنها در دستگاه های دولتی و نهادهای مربوط به آن علی الخصوص نیروهای انتظامی و قوه قضائیه و مجلس نشینان، وزارت صنعت و تجارت و وزارت کار و علی الخصوص طبق کارگر نسبت به طبقه تولید کننده بوجود آید. امروزه در دنیای صنعتی هم حتی اتحادیه های کارگری با وجود ده

ها سال مبارزه بی امان که با تولیدکنندگان داشتند و آنان را استثمارکنندگان تلقی می نمودند پی به این امر بردند که شرط رفاه و آسایش و ممانعت از بیکاری کارگران داشتن بخش خصوصی و تولیدکننده قوی است که بتواند با کسب سود عادلانه سرمایه گذاری مورد لزوم و حال کشورها را تهیه نموده و تولیدات داخلی را در سطح جهانی از رقابت بالایی برخوردار نماید. البته این امر و جا انداختن آن بین مردم هر جامعه ای زمان بر و محتاج تلاش و تعلیمات گسترده ای است که توسط روشن اندیشان هر جامعه ای می بایست به اجرا در آید. بنابراین تکلیف دولت و مردم سرزمین ما از آنانی که دارای توانایی ها و خلاقیت های علمی و هنری و فنی و مدیریتی هستند این است که هر چه بیشتر تکالیف سنگین این طبقه را شناسانده و مسئولیت آنان را بیشتر روشن نموده و حقوق آنان را به رسمیت شناخته و از آنان تقدیر بعمل آورند. بنابراین بوجود آوردن این تفکر و منش در جامعه ممکن است ده ها سال به طول بیانجامد و جامعه نه می تواند و نه می بایست منتظر این زمان طولانی باشد و فاصله خویش را با جهان پرتلاطم رشد یابنده عمیق تر نمایند. برای رسیدن سریع تر به طیف وسیع تولیدکننده در جامعه می بایست از تجربیات دیگران حتی آنانی که از نظر منابع زیرزمینی نیز غنی نیستند و همینطور تجربیات گذشته خودمان بهره بجوییم. می بایست که از تجربیات کشورهای نظیر کره جنوبی و مالزی و فیلیپین و چین و هند و و تایلند و برزیل و آرژانتین و کره و ترکیه و غیره که این راه دراز را رفته و بالنسبه نتایج مثبتی بدست آوردند استفاده کرد. آنان با دعوت از سرمایه و مدیریت شناخته شده بین الملل و همکاری تنگاتنگ آنان با تولید کننده داخلی توانستند به مقدار زیاد دست به تولیدات صنعتی در سطح وسیعی بزنند که البته ممکن است برای ما مفید باشد.

البته کشور ما دارای مسائل خاص خود هست که راه حل های مناسبی را برای زدودن مشکلات از زندگی مان می طلبد که به صورت خلاصه در زیر بیان می شود.

۱- تعامل با جهان خارج - علی الخصوص با کشورهایی که دارای توانایی هایی زیادی در بخش علمی و مالی و مدیریتی و فنی هستند. البته این به معنی ناسازگاری با سایر ملل نیست و بلکه برعکس بدان معنی است که با کمک سایر ملل بتوانیم این پوستین تحریم را که حلقوم جامعه و اقتصاد کشور ما را می فشارد از دوش خود به کناری بزنیم و دوباره با دانایی و خرد به تلاش برای سازندگی ادامه بدهیم.

البته تفاهم و نزدیکی با دنیای غرب نبایست به هر قیمتی که آنان می طلبند باشد بلکه می بایست نهایت هوشیاری و دقت بعمل آید که آنچه امکان نجات آن هست نجات داده شود.

۲- درآمدهای بدست آمده در صورت برداشتن تحریم ها از صادرات نفت و گاز و غیره با نهایت دقت و وسواس می بایست به طرح هایی که جامعه از کمبود آنان رنج می برد و یا در آینده نزدیک کمبود آنها ممکن است جامعه را دچار مخاطرات اساسی نمایند و سبب توقف رشد و توسعه آن شوند اختصاص یابد. مانند طرح های مربوط به مرتفع سازی کمبود آب که فعلا دوازده شهر ایران را با مشکل اساسی کم آبی مواجه ساخته است. این امر می بایست به صورت جدی با سرمایه گذاری در طرح های آب مرتفع شود البته نه به صورتی که قبلا انجام یافته بود که مثلا برای رفع کمبود آب در یزد زاینده رود را خشکانده و مردم اصفهان را از آب محروم ساخت. انتقال آب از خلیج فارس و یا از دریای خزر به نواحی مرکزی ایران می بایست به صورت جدی در دستور کار ملی قرار گیرد. البته انرژی مورد نیاز انتقال و تصفیه آن را می توان با سرمایه گذاری وسیعی که در دشت های کویری برای انرژی خورشید از طریق نصب سولار خورشیدی حاصل می شود بدست آورد. با انتقال و شیرین نمودن این آب ها و بکارگیری آنها در باروی دشت ها برای کشت و زرع و همینطور استفاده از منابع و معادن خدادادی کشورمان که بیشتر آنان تصادفا در نقاط مرکزی ایران قرار دارند به مرور جمعیت به نواحی مرکزی کشور انتقال یافته و از تمرکز بیش از حد جمعیت در مناطق شمالی و شمال غربی کشور ممانعت بعمل آورده و حتی می توان جمعیت را تا حدی افزایش داد.

البته در درازمدت می بایست در امر باروری ابرها و یا ایجاد باران های مصنوعی و یا ممانعت از انتقال ابرها توسط سایر کشورها سرمایه گذاری وسیعی نمود و تحقیقات مستمری انجام گیرد.

سرمایه گذاری در طرح های بنیادی ارتباطات مانند جاده ها و خطوط راه آهن و گسترش وسایل نقلیه مکفی و مطمئن برای پیشبرد حمل و نقل سریع و مطمئن دارای اهمیت فراوان در دستیابی کشور به یک رشد ممتد و فراگیر در سطح بالا بوده است. بنابراین خطوط راه آهن می بایست بازسازی و دو خطه و برقی گشته و طول آن را چندین برابر امروز کرد. کشوری نظیر ایران با کوه های سر به فلک کشیده و دشت های وسیعی که ساخت و ساز خطوط راه آهن حدود ۸۵ سال پیش شروع شده و دارای وسعتی معادل ۱/۶۴۸/۰۰۰ کیلومترمربع است دارای خطوط راه آهنی معادل ۵/۶۰۰ کیلومترمربع بوده در صورتی که هلند با ۳۰/۰۰۰ کیلومترمربع دارای خطوط راه آهنی بیش از ۹ هزار کیلومتر است.

امروزه دیگر نمی توان پذیرفت که برای طی طریق از جاده ها به طول ۳۰۰ کیلومتر ۶-۵ ساعت وقت صرف شده و یا در جاده های کشور هر ساله به علت عدم استاندارد جاده ها و کمبود خطوط راه آهن مطمئن بیش از ۲۶۰۰۰ نفر جان خویش را از دست بدهند.

در کشورهای صنعتی امروزه لوکوموتیوها با سرعتی بیش از ۳۰۰ کیلومتر در ساعت در حرکت بوده و به طور مثال به کشوری مانند آلمان با مساحتی یک چهارم کشور ما وسایل نقلیه ای بیش از ۴ برابر وسایل نقلیه در کشور ما، تعداد مرگ و میرها حول وحوش ۵۰۰۰ نفر باشد. می بایست سرمایه گذاری عظیمی برای مالچ پاشی و جلوگیری از پیشرفت کویرها و حرکت شن ها به سمت دشت زارها و شهرها و صنایع که مسبب تخریب های فراوانی هستند انجام گیرد.

به همین روال می بایست سرمایه گذاری جدی برای نهال کاری و درخت کاری در مناطقی که آمادگی پذیرش نهال دارند انجام بگیرد تا اولاً از نابودی خاک ها جلوگیری بعمل آورد و ثانیاً از نهال برای جذب رطوبت و مبارزه با خشکی ها بهره گرفته شود. علاوه بر این چوب این نهال در رونق یافتن صنایع سلولوزی و همینطور مبلمان خانگی و غیره می تواند نقش بالایی ایفا کند.

۳- سرمایه گذاری و آماده سازی نیروی کار ماهر برای کلیه بخش ها و قسمت های مختلف اقتصاد. برای این منظور می بایست نگاه کاملاً جدیدی نسبت به سیستم آموزشی در کشور بوجود آید. اولاً سیستم آموزش فارغ از هرگونه ایدئولوژی و تعهدات فردی شود و ثانیاً آموزش بچه های کشورمان در سطح مختلف آموزشی برحسب استعدادهای فردی و کارکرد آموزش بچه های کشورمان در سطوح مختلف آموزشی برحسب استعدادهای فردی و کارکرد آنان در سطوح مختلف و فراگیری و مهیا شدن آنان برای نیازهای صنعتی و کشاورزی و اداری هدایت شود. برای دستیابی بدین منظور می بایست روابط و همکاری وسیعی بسیار نزدیک بین وزارت کار و آموزش و همینطور وزارت علوم برای شناسایی جوانان کشور بوجود آید و از همه مهم تر اینکه تعهدی جدی در آنان برای پیشرفت کشور و وابستگی شدید نسبت به سرزمین شان بوجود آید. وزارت کار می بایست با تحقیقات دائمی و با بررسی وسیعی که برای نیاز کشور به نیروی کار در بخش های مختلف اقتصادی برای حال و آینده هست با کمک وزارتخانه های آموزشی و فنی کشور اقدام نمایند. فراگیری و آماده سازی جوانان می بایست در سطوح مختلف آموزشی کشور همراه با رایگان نمودن تحصیلات از سطح آمادگی و بیمه نمودن آنان برخوردار باشد.

بدین ترتیب با سعی و کوشش دستگاه ها و نهادهای کشور می توان نیروی کار فنی و تحصیل کرده برای جامعه فراهم کرد و آنان در این حالت قادر خواهند بود مشکلات تولیدی و علمی و فنی و حرفه ای و هنری و فرهنگی را شناسایی نموده و همراه با سایر گروه ها کشور را پیش ببرند.

۴-بازار پول که شامل بانک مرکزی و بانک های خصوصی عمومی و تخصصی می بایست تصمیمات شان بر حسب قوانین پولی و بانکی که برعهده شان گذاشته شده دست به ارائه خدمات بزنند. از این رو می بایست بانک مرکزی از صندوقی به منظور رفع نیازهای پولی دولت بیرون آید و کاملاً می بایست یک نهاد مستقل باشد. برای این منظور می بایست هیات مدیره و شورای عالی پول و بانکی کشور نهاد کاملاً مستقلی متشکل از اساتید دانشگاه ها عمدتاً اساتید شناخته شده اقتصادی و حقوقی و اطاق بازرگانی و صنعت و همینطور اصناف و بالاخره اتحادیه های کارگری مستقل و مطبوعات مستقل و سالم و شناخته شده و همینطور مجلسیان باشد.

باید از اهم وظایف بانکی حفظ ارزش پول چه از نظر داخلی و چه از نظر خارجی باشد. بدین منظور بایست حجم پول بر حسب شناخت درست کارشناسان بانکی و هیات مدیره و رئیس آن بر حسب وضعیت اقتصادی کشور یعنی درجه رکود و یا رونق آن تعیین شود و نه این امیال هیات دولت و بر طبق نیازهای آشکار و پنهان آنها آن هم بدون کارشناسی دقیق اقتصادی که بوجود می آید برآورده شود. بانک های خصوصی هر چند مستقل هستند ولی می بایست سیاست تسهیلات خودشان را طبق سیاست های بانک مرکزی منظم نمایند. از این رو تعیین نرخ بهره بانکی و همینطور حجم پول در گردش جامعه بستگی تام به وضعیت اقتصادی خواهد داشت. در این صورت است که بانک ها به وظیفه اصلی شان که حفظ ارزش دارایی های مردمی است و آماده سازی جوی برای سرمایه گذاران خصوصی است تا بدان طریق از بیکاری و یا ازدیاد آن در کشور جلوگیری بعمل آید قادر خواهند شد که به نحو احسن انجام دهند.

در صورتی که سیاست های بانکی و پولی کشور تا بحال به هیچ وجه بر حسب این مصالح شناخته شده بین المللی و ملی انجام نگرفته و روی همین اصل نه تنها دارایی های مردمی حفظ و حراست نشده و از بیکاری ها جلوگیری بعمل نیامده بلکه مواقعی استدلال هایی ابراز می گردد که انسان را دچار حیرت می نماید. ۲۰٪ بهره بانکی با وجود ۴۴٪ نرخ تورم سرمایه گذاری ها را تقلیل خواهد داد پس تکلیف از دست دادن ۲۴٪ از ارزش های دارایی مردمی که هیچ گناهی در بوجود آوردن تورم ندارند به عهده

کیست. مگر طبق قانون مجلسیان دولت را مکلف به پرداخت بهره بانکی معادل نرخ تورم نکرده بودند و انگهی در تمامی دوران سال های شصت و هفتاد شمسی نرخ بهره بانکی ۸٪ نبوده پس چرا سرمایه گذاری مورد لزوم با وجود کمک های ریالی و ارزی فراوان دولت به بخش خصوصی به ثمر نرسید و بیکاری ها از کشور محو نشد.

بازار سرمایه : در بازار سرمایه اندوخته های اندک مردمی با انتشار اوراق سهام شرکت های صنعتی و خدماتی از جانب عامه خریداری می شود اولاً با این اقدام مردم در سرمایه ثابت کشور به صورت اندک ولی برای مدت طولانی برخلاف بانک ها که اندوخته های مردمی را در کوتاه مدت نگهداری می کنند سهم می شوند و بالطبع از سود و بهره های حاصله در فعالیت های اقتصادی متنفع می شوند. شرط اساسی شرکت مردمی در سرزمین شان این است که اولاً بازار می بایست فارغ از هر گونه بند و بست پنهانی و آشکار به منظور فریب مردم باشد. یعنی بازار سرمایه می بایست کاملاً شفاف و در خدمت تولید و ارتقاء اقتصاد باشد، ثانیاً هیات مدیره شرکت ها می بایست مرتباً با انتشار دقیق بیلان شرکت ها وضعیت اقتصادی آنها را به اطلاع سهام داران برساند. ثالثاً دولت بایستی سعی و کوشش خویش را در کسب نرخ رشد اقتصادی بالا و تداوم آن و همینطور توزیع متوازن ثروت ها و درآمدها از طریق بستن سیستم مالیاتی تصاعدی و پرداخت یارانه های تولیدی و مصرفی در حدی که منتهی به هدررفت منابع ملی نشود و اقدامات موثر دیگری که ممانعت از بیکاری ها می شود اقدام نماید. در عین حال دولت می بایست بین دو بازار سرمایه و پول کاملاً بی طرف باشد و نهایت سعی و کوشش بعمل بیاورد تا وضعیت رقابت آمیز در بازار حاکم باشد یعنی مانع از قدرت گرفتن مضر و افراد و یا نهادها اعم از دولتی و شخصی باشد. بنابراین هر اندازه توزیع ثروت ها و درآمدها متعادل تر و هر اندازه بازار رقابت آمیز باشد بازار سرمایه قادرتر است در برآوردن سرمایه های مورد نیاز فعالیت های اقتصادی در کوتاه و دراز مدت و در نتیجه دستیابی به نرخ رشد اقتصادی بالا و ممتد کشور و تقلیل نرخ بیکاری و همینطور مهار تورم راحت تر و با درجه اطمینان بالاتری موفق می گردد.

افزایش تولید با توجه به وضعیت رقابت آمیز در بازار سرمایه و در نتیجه سعی تولیدکنندگان که همراه با سرمایه گذاران و مدیران با تجربه بین المللی که دارای بازارهای وسیعی در سطح جهانی از رقابت بالاتر برخوردار ساخته که نتیجه آن افزایش صادرات کشور به خارج شده و به صورت روزافزون نیازهای کشور را به ارزشها بهتر فراهم می گردد. این جریان کشور را از تکیه اساسی اش به دریافتی های ارزی ناشی از

صادرات نفت مانع شده و درجه ضربه پذیری کشور را از تحرکات بیگانگان تقلیل خواهد داد. به انضمام اینکه در این جریان سود شرکت ها رو به فزونی خواهد گذاشت که نتیجه آن توزیع سود بیشتر بین سهام داران بوده است. کل این جریان اطمینان مردم را به بازار سرمایه بیشتر ساخته و تمایل آنان را برای واگذاری و یا خرید سهام شرکت ها بالا برده و در نتیجه بازار سرمایه به ستون استوار و محکمی برای تامین موارد نیاز و دراز مدت صنایع مبدل می شود.

سرمایه های کوتاه مدت با سرمایه های در گردش مورد نیاز صنایع و خدمات را می بایست بازار پول آماده سازد. پس بازار سرمایه و پول می بایست نه در تقابل بلکه در تعامل با یکدیگر در گردش پول و کالاها باشند.

از این رو بهره های بانکی نمی بایست به صورت چشمگیری از سود سهام و یا سرمایه گذاری در بازار سرمایه کمتر باشد بلکه تفاوت این سودها بایست تنها در درجه نقدینگی باشد که این اندوخته باشد.

از آنجایی که جلب و جذب توجه مردمی به بازار سرمایه و درجه رقابت پذیری آن بمانند ایجاد تولیدکنندگان واقعی در کشور همانطور که در فوق بدان اشاره کردیم نیازمند زمان طولانی و کار و کوشش فراوان و برنامه ریزی شده و دلسوزانه است تا تولید به راه افتاده و رشد اقتصادی تداوم یابد پس لاجرم نمی تواند قیمت سهام ناگهانی و به صورت جهش دار آن هم در شرایط منفی بودن رشد اقتصادی و بیکاری روزافزون و فزون خواهی آنان به علل سیاست های اقتصادی من درآوردی از قبیل هدفمند کردن یارانه، یا توزیع سهام عدالت و یا طرح های نظیر خود اشتغالی و طرح های زودبازده که مسبب کاهش تمایل آنان به تلاش و فعالیت شده و چه بسا آنان را به بیراهه اعتیاد و وقت گذرونی کشانده باشد. در یک چنین حالتی اگر قیمت سهام بالا رود نمی تواند هیچگونه توضیح اقتصادی داشته و بر طبق جریان سالم اقتصادی بوجود آید بلکه در اثر انحرافات که در اثر دست کاری در بازار ایجاد می شود بوجود می آید.

در این بین می بایست وزارت امور خارجه هم فعالیت های خویش را دو چندان نموده و نهایت سعی و کوشش خویش را در نزدیک شدن همسایگان اعم از شیعه یا سنی و یا اعم از فارسی زبان و غیره که لهجه های متفاوتی با زبان فارسی بعمل آورد. ما حتی با بسیاری از این کشورها دارای وجوه مشترک فراوانی از قبیل زبانی و نژادی و فرهنگی و تاریخی هستیم که همگی آنان به علل سیاست های استعماری دارای

مشکلات اساسی اقتصادی و اجتماعی هستند. ایجاد وحدت و همدلی و همکاری های نزدیک آنان مسبب بهبود اوضاع آنان و ما شده و ما را مقاوم تر در برابر یورش قضاوت آمیز بیگانگان قرار خواهد داد.

پاینده ایران